

اشترک حواس

بقلم آقای دشتی

شماره ۵ سال ۶۶ مجله علمی «المقتطف» محتوی مقاله شیرینی در تحت عنوان «اشترک المشاعر» بود که ترجمه آنرا بانضمام نظریه خود تقدیم می‌نمایم :

«انسان باسامعه میشنود با باصره میبیند باشامه استشمام میکند باذائقه میچشد، ولی بعضی اشخاص هستند که وقتی صدای مخصوصی میشوند رنگ مخصوصی را هم میبینند و هر وقت هم آن صدارا شنیدند آن رنگ را هم میبینند بعضی اشخاص دیگر نیز هستند که بالعکس هر وقت رنگی را میبینند صدای مخصوصی را میشوند ولی اشخاصیکه از شنیدن صدا رنگی را میبینند خیلی بیشتر از این دسته هستند.

«دکتر ارک بوندر در مجله (دسکفری) مینویسد سامعه وشامه، باسامعه و ذائقه، باسامعه ولامسه، بایکریکر مشترک و مزوج میشوند و نقل میکنند از زنی که هر وقت شیر میخورد رنگ زرد میدید و هر وقت خوراک شیرینی میخورد رنگ آبی میدید و هر چیزی را که چندان دوست نمیداشت میخورد رنگ قهوه‌ای را میدید -

و اگر چیزی میخورد که از طعم آن بدش می‌آمد رنگ سبز پیش چشمش مجسم میشد. مردی بن اطلاع داد که زرنیخ را بارنگ بنفش میبیند و از طعم شراب سیب رنگ سبز میبیند و وقتی من در گفته او اظهار شک و تردید کردم مثل اینکه در یک مسئله مسلم و بدیهی شک کرده ام خشمگین شد. مادر همین مرد معتقد بود که رنگ سبز و رنگ سرخ دارای طعم هستند؛ رنگ سبز بی مزه و رنگ سرخ خیلی بد مزه است. برادر همین مرد معتقد بود رنگها صدا دارند. (لوهان) مردی را ذکر میکنند که هر وقت رائحه کیسوی زنی را استشمام میکرد رنگ آب میدید و شخص دیگری را ذکر میکنند که هر وقت لیمو میخورد رنگ زرد میدید (هوومان) شامه و سامعه اش مشترک میشدند؛ هر وقت قرنفل سرخ سیر را استشمام میکرد

صدای بوق بزرگی را ازدور میشنید. خانم خیلی متین و عاقلی بمن میگفت که هر يك از نغمات موسیقی را که میشنود بوی مخصوصی را نیز استشمام میکند مثلاً از شنیدن مقدمه اوپرای (لونگرین) بوی گل سرخ و از یکی از نغمات رقصی موسیقی (بتهوون) بوی سبب و از استماع يك تکه موسیقی [واردی] بوی فرنفل استشمام میکند و او موسیقی را بیشتر از روائح آن تقدیر میکند اما شواهد اشتراك سامعه و ذائقه خیلی کم است و من فقط يك مثال از آن در بخاطر دارم و آن اینست که مردی میگفت «صدای شر شر آب مزه خوراك را در دهانم فاسد میکند». مشهور است که اشخاص پر خور از صدای موسیقی در حین خوردن بدشان میآید و یکی از این اشخاص میگفت موسیقی ذائقه او را تحذیر کرده نمیکندارد از طعم خوراك لذت ببرد. از جمله اهله ای که در باب اشتراك حواس (لوهان) ذکر کرده است شخصی است که هر وقت نوك-سوزن بیدنش میزدند رنگ سرخ میدید. بعضی اشخاص پیش از دو حواس آنها مشترك میشود؛ یکی از دوستانم بمن اطلاع داد که هر وقت قطعه مخصوصی از بتهوون میشنود مثل اینست که او را با یکدسته كرك میزنند و در برابرش نیز رنگ زرد طلائی مجسم میشود و خیلی خوشش میآید ولی از شنیدن سایر قطعات موسیقی این احساس در او تولید نمیشود. خاتمی را میشناسم که در حین ترنم موسیقی نقاشی میکند و میکوید صدای موسیقی در انتخاب و اختیار الوان باو كلك میکند.

این بود عین مطالبی که در مجله مزبور نقل از (دکتر ارك بوندر) نکارش یافته بود ولی دبرگر تعلیلی برای آن ذکر نکرده بودند و مثل این بود که مطلب را واقع و سهايت امر اینکه آنرا از غرائب و نوادر مانند مولود هائی که مثلاً با چهار دست یا توامی که با يك معدد و يك شكم بدنیا میآیند محسوب داشته بودند در صورتیکه اشتراك حواس باین طرزى که نقل کرده بودند و از لحاظ شما فوقاً گذشت غیر قابل تصویر و از تمتمعات است برای توضیح یکی از موضوعهای مذکور را شاهد قرار میدهیم: «خانم محترمی هر وقت مقدمه اوپرای لونگرین را میشنید بوی گل بشامه اش میرسید»

صدا عبارت از اهتزاز هواست. عمل استشمام رائحه وقتی صورت میگردد که جسم معطری موجود باشد و ذراتی از آن بشکل بخار بلند شده باعصاب حساسی که در سطح درونی منخرین مفروش است برسد آنوقت انسان آن رائحه معطر را احساس ولی در شنیدن مقدمه او برای لونکرین که غیر از اهتزاز اصوات با آهنگ و ترکیب مخصوص چیزی نیست ابداً جسم معطر و گل سرخی موجود نیست و امواج موسیقی ابداً قابلیت تبدیل به بخاری که از گل سرخ متصاعد میشود ندارد. یا آن شخصی که «از آشامیدن شراب سیب و احساس طعم آن رنگ سبز میدید» نیز غیر قابل تصویر است زیرا عمل رؤیت وقتی صورت میگردد که نور از جسمی بشبکات قرینه چشم نافته و از آنجا باعصاب چشم سرایت کند وقتی جسم سبزی موجود نباشد تا نوری از آن بر چشم بتابد بالطبع انسان چیز سبزی نمی بیند هر قدر هم شراب سیب میل فرماید صحیح است بعضی ادویه هست که خوردن آنها مستلزم این است که بعضی از مرئیات را طور دیگر مشاهده کنند ولی این عمل بعد از اینکه دوا خورده شد و بخون وارد گردید و اثرات خود را در اعصاب و ایاف بدن و ضمناً در چشم هم نمود آنوقت انسان مرئیات را طور دیگری بیند مثلاً اینکه عینک رنگی مخصوص زده باشد چنانکه در خوردن «ساتونین» و «کله مل» اتفاق میافتد اما از احساس طعم چیزی مشاهده رنگ مخصوصی که در خارج وجود ندارد ممتنع است بهمین شکل ممکن است در تمام شواهد و امثله ای که فوقاً ذکر شد بحث نمود و بکلی امکان وقوع آنها را رد نمود.

اشتراک حواس فقط بیگ شکل دیگر قابل تعقل است و بخاطر دارم وقتی در آن خصوص هم مباحث شیرین و مفصلی دیدم و آن اینست که اثر اعصاب چشم مثلاً باعصاب زانو منتقل شود یعنی از انعکاس نور مرئیات بزانو شخص به بیند و با قوه ذائقه بلاسه منتقل گردد اما از خوردن چیزی انسان صدائی را که ابداً وجود خارجی ندارد بشنود یا از شنیدن صدائی رنگ مخصوصی که ابداً موجود نیست در برابر چشم مجسم شود غیر قابل

تصویر است؛ امکان این قبیل اتفاقات از لحاظ نوامیس طبیعی غیر قابل تصویر است ولی از راه نوامیس روحیه بنظر قاصر بنده تعلیل از اتفاقات مذکوره فوق کاملاً ممکن و مخصوصاً در این موارد حافظه و ذاکره خیلی دخیل هستند حافظه و ذاکره اسرار حیرت انگیزی دارد و در حیات انسان بیش از سایر قوی مؤثر و عامل است و یک قسمت مهمی از خوشیها و لذائذ یا الام و مشقت روحی انسان مربوط است بحافظه و ذاکره بدون اینکه خود انسان متوجه و ملتفت باشد. موقع بعضی از امکانه در روح شما یک اثر فرح بخش یا محزون ایجاد میکند بدون جهت از بعضی قیافه ها خوششان میآید و از بعضی نفرت میکنید، بی سبب از مشاهده بعضی صورتهای محزون میشوید از مشاهده بعضی مسرور از مشاهده بعضی دیگر مشموز یا از شنیدن بعضی صداها بعضی مناظر یا جاها در نظران مجسم میشود بعقد من تمام اینها منسوب بحافظه و ذاکره و اساس این احساسات بی سبب مخاطرات ایام طفولیت است که اینک بکلی فراموش شده است ولی زمینه عواطف و تمایلات شما را تشکیل میدهد.

بعقیده من علت عمده اختلاف سلیقه و ذوق در پسندیدن جمال بعد از عوامل وراثت حافظه و ذاکره است یعنی آنی است که شخص از ایام طفولیت بقیافه های مختلف گرفته است و این انس بآشنایی که بقیافه های رؤف و یاقسی نسبت بخود از زمان طفولیت گرفته است اساس سلیقه و ذوق او میشود در سن رشد بدون اینکه در آن حال متوجه و ملتفت کیفیت تاثیر قوه حافظه خود باشد.

مسئله ای را که دکتر (ارک بوندر) ذکر میکند بعقیده من از قبیل خطای در حس است که قوه حافظه بدون اینکه حتی خود شخص هم آرا حس کند زمینه از آنهیه میکند آن خانمی که هر وقت مقدمه او برای (لونگرین) میشنید بوی گل سرخ بشامه اش میرسید قطعاً برای اولین دفعه ای که این مقدمه را شنیده بود حقیقه بوی گل سرخ شنیده است البته نمیشود بطور

مطلق گفت که هر وقت دوشئی متقارناً در شخص مؤثر شدند همیشه پیدایش یکی از آنها مستلزم تذکر با پیدایش ثانی خواهد بود. بلکه تحقق آن شرائطی دارد که از جمله مزاج شخص است یعنی باید آن شخصی که اینگونه حالات در او ظاهر میشود عصبی المزاج شدید التاثر و حالت انفعالیه او خیلی قوی باشد ثانیاً در حالت و اطواری واقع باشد که شدیداً متأثر شود و عامل خارجی قویاً در روح او نافذ گردد یا اینکه تأثیر عامل در زمان طفولیت اتفاق افتد که کاملاً مرکوز ذهن شود و یا اینکه بوسیله تکرار از آن در نفس انسان نقش ببندد. مثال: خانمی که از شنیدن او برای لونکرین بوی گل سرخ استشمام می کند باید ذاتاً سریع التاثر و شدید الانفعال باشد علاوه بر این بمنتهای درجه از شنیدن آهنگ مزبور متأثر و متلذذ شده باشد و در حین شنیدن نغمه مذکور عطر گل سرخ را از کسی که طرف توجه روح او بوده است استشمام کرده باشد و خلاصه در شور ایام جوانی که بر از عشق و هیجان است و در محفلی که طبعاً خیلی طرف علاقه و توجه روح او بوده است این قضیه شنیدن مقدمه او را و استشمام رائحه گل سرخ متقارناً اتفاق افتاده است لذا هر وقت مقدمه او برای مذکور را می شنیده است خیال می کرده است بوی گل سرخ را میشوند. ممکن است ایراد کنید که پس هر وقت هم بوی گل سرخ را بشنود باید خیال کند مقدمه او برای لونکرین را میشوند خیر این لازم نیست هر کدام از این دو اثر بدو توجه مستقیم روح داشته است اثر دیگر را بدنبال خود خواهد آورد.

از همین نمونه یک مثالی ذکر کنیم: من از بوی گشنیز بدم می آید فقط برای اینکه اولین دفعه ای که رائحه این سبزی را در سن تمیز استشمام کردم در شور بای بد طعم ایام ناخوشی بود.

انسان بعضی اوقات از بعضی عطرهاائی که سابقاً چندان طرف توجه او نبوده است خوشش می آید فقط برای اینکه مکرراً آنرا از کسی که دوست داشته است استشمام نموده است بعدها هر وقت آن عطر را استشمام میکند

حالت فرح و انبساط و خوشی مخصوصی که شاید شبیه به جذبۀ عشق و رضایت روح و آرامش قلب باشد باو دست میدهد که اگر قوه تجزیه و تحلیل عواطف خود و برگشتن بگذشته دور را داشته باشد میتواند کاملاً بفهمد که حالت فعلی او کاملاً منطبق باحالی است که سابقاً در آن حالت عطر مزبور را استشمام کرده است همچنین است کلمات و جملات و تعبيرات : برای اولین دفعه کله یا جمله یا تعبير مخصوصی را که میشنوید تمام آن عواطف و احساساتی که نسبت بگوینده آن دارید در همان کله و جمله و تعبير مندمج شده و بدون التفات بعلت و بدون توجه بمبداء و پیدایش این احساس از کله یا جمله یا تعبير خوششان میآید یا متنفرید . خلاصه اینکه بنظر قاصر من تعلیل این گونه حوادث بیشتر مربوط بنوامیس روحیه است تا بعلل فیزیکی و از راه مباحث روحیه خیلی سهل و چیز عجیبی هم نیست چنانکه بنده تصور میکنم تمام شواهد وامثله ای که دکتر (ارك بوندر) ذکر کرده است همه از این قبیل میباشد

ع . دشتی

شعر عاشقانه

پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
و حشی بافقی

مجنون گفت روزی عیجوتی
که لیلی گرچه در چشم تو حور است
ز حرف عیجو مجنون بر آشف
تو کی دانی که لیلی چون نکویست
تو مو بینی و مجنون پیدچش مو
تو قد بینی و مجنون جلوه ناز
تولب می بینی و دندان که چونست
اگر بر دیده مجنون نشینی
که پیدا کن به از لیلی نکوتی
هر عضوی ز عضو او قصور است
در آن آشفگی خندان شد و گفت
کز آن چشمت همی بر زلف و رویست
تو ابرو او اشارت های ابرو
تو چشم و او نگاه ناولک انداز
دل مجنون ز شکر خنده خونست
بجز لیلی دگر چیزی نبینی